

بررسی مسئله تغییر تابعیت اتباع ایران و عثمانی و واکنش دولت ایران نسبت به آن در فاصله سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۲۲م/ ۱۳۱۷-۱۳۴۱.ق از خلال منابع و اسناد ایرانی

مرتضی دهقان‌نژاد*

مینا معینی**، بهناز قاندر شرفی***

چکیده

مجاورت دو حکومت ایران و عثمانی و مشابهت‌های فرهنگی و تاریخی آن‌ها سبب شد در دوره قاجار تعداد بی‌شماری از اتباع دو طرف به دلیل مشکلاتی که در وطن خود با آن مواجه بودند به کشور همسایه مهاجرت و تغییر تابعیت دهند. اگرچه شماری از مهاجرین نیز در ابتدا ضمن زندگی و کسب‌وکار در کشور همسایه، تابعیت خود را حفظ کرده، ولی پس از مدتی تابعیت خود را تغییر می‌دادند. از اینرو این موضوع مهم است که دلایلی باعث می‌شد این افراد، تابعیت خود را تغییر دهند و واکنش دولت ایران در قبال تغییر تابعیت اتباعش چگونه بود؟. این مقاله با روش کتابخانه‌ای اسناد موضوع را مورد بررسی و نتیجه حاصل نشان می‌دهد دلایلی چون اختلافات مذهبی، بدرفتاری مأمورین و دولت‌ها، بیرون آمدن اتباع از قید قوانین کشور خود و شرایط اقتصادی موجبات تغییر تابعیت افراد را فراهم می‌آورد و این امر اغلب با اعتراضات پی‌درپی دولت ایران همراه بود.

کلیدواژه‌ها: تغییر تابعیت، اتباع خارجی، ایران، عثمانی، مهاجرت.

* استاد تاریخ، دانشگاه اصفهان، mdehqannejad@yahoo.com

** کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول مکاتبات) mnmoeni89@gmail.com

*** کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه اصفهان b.ghaedsharafi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۹

۱. مقدمه

ایران و عثمانی به سبب نزدیکی جغرافیایی، پیوندهای مشترک دینی و تاریخی و شباهت‌های فرهنگی، همواره ارتباطات تنگاتنگ و ممتدی با یکدیگر داشته‌اند. به دلیل همین شباهت‌ها و همسایگی دو کشور رفت‌وآمد اتباع ایران و عثمانی به قلمرو یکدیگر گسترش یافت و به تدریج در قراردادهایی که میان دو کشور به امضاء رسید موضوع اتباع و مشکلات آن‌ها در دو کشور، مورد توجه قرار گرفت. با آنکه به موضوع روابط سیاسی دو کشور توجه شده است، اما در غالب این نوشته‌ها اتباع دو کشور توجه درخور نشده است.

پیش از تشکیل دولت صفویه و عثمانی اتباع دو طرف به انگیزه‌های مختلف به قلمرو یکدیگر رفت‌وآمد می‌کردند و به تدریج و در دوره قاجاریه و به‌ویژه اواخر عمر این سلسله، بیشتر شد. از آنجاکه مهاجرین مدت طولانی یا به‌صورت مادام‌العمر در کشور همسایه ساکن می‌شدند، حضور آن‌ها تأثیر مهمی در روابط دو کشور داشت. زوآر، علما، بازرگانان، عشایر مرزی و مردم عادی، بنا به مشکلاتی که در کشور خود با آن مواجه بودند، به کشور همسایه مهاجرت می‌کردند. این مهاجرین در کشور مقصد با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شدند که یکی از آن‌ها مسئله تغییر تابعیت بود. اما اتباع چرا تابعیت خود را تغییر می‌دادند و واکنش دولت ایران نسبت به این مسئله چگونه بود؟

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و اسنادی، موضوع تابعیت و مشکلات اتباع دو کشور در خصوص تغییر تابعیت را مورد بررسی قرار می‌دهد و این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که اتباع به دلیل زندگی بهتر در کشور همسایه یا از سر اجبار تابعیت خود را تغییر می‌دادند که واکنش ایران نسبت به تغییر تابعیت اتباعش تند و همراه با اعتراضات مداوم بود.

پیش‌ازاین در پژوهش‌ها و مقالاتی به گوشه‌ای از مشکلات مهاجرین اشاره شده است. برای مثال رضا دهقانی در مقاله «وضعیت حقوقی-اجتماعی جامعه ایرانیان مقیم عثمانی در سده‌های ۱۴-۱۱ق. با تأکید بر عراق» به برخی از مشکلاتی که مهاجرین ایرانی در خاک عثمانی با آن مواجه می‌شدند، پرداخته است. ولی در این پژوهش مسئله تابعیت اتباع مورد توجه قرار نگرفته است. علی موجانی در مقدمه دو کتابش «عبات عالیات عرش درجات» و «بازسازی تاریخ فراموش شده» به مناسبات، علایق و تبادلات

اجتماعی میان حوزه‌های شیعه‌نشین عراق و ایران پرداخته که در خلال آن به وضعیت و مشکلات اتباع هم اشاره‌ای نموده، ولی به مسئله تابعیت فقط اشاره‌ای گذرا داشته است.

۲. تابعیت

تابعیت (Citizenship) در اصطلاح، رابطه‌ای سیاسی و معنوی است که شخص را به دولت معینی مربوط می‌سازد. به طوری که حقوق و تکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۳۵). از این منظر، رابطه فرد و دولت یک رابطه سیاسی می‌باشد که ناشی از قدرت حاکمیت دولتی است که فرد را از خودش می‌داند. البته، این رابطه دارای جنبه معنوی هم می‌باشد که هیچ ارتباطی با محل سکونت شخص ندارد. به طور مثال، کسانی هستند که در تمام عمر، ایران را ندیده‌اند اما تابعیت آن را دارند. افراد تابع ایران در هر کجای دنیا که باشند، به ایران مربوطند و خود را ایرانی می‌شناسند (مدنی، ۱۳۷۲: ۳۳).

در ایران، واژه تابعیت و مشتقات آن تا قرن دوازدهم هجری فقط به معنای لغوی آن، یعنی پیرو و فرمان‌بردار بودن، به کار می‌رفت و از مردم ایران، حتی در روابط خارجی، با عنوان «رعایای ایران» یاد می‌شد. اولین بار در ضمیمه عهدنامه کردان (Treaty of Kurdan) که در شعبان ۱۱۵۹ ه.ق/ سپتامبر ۱۷۴۶م میان نادرشاه افشار و سلطان محمدشاه اول عثمانی منعقد گردید، واژه تابعیت به معنای اصطلاحی آن به کار رفت. در این ضمیمه آمده بود که بازرگانان ایرانی مانند اتباع دولت عثمانی و مطابق مقررات عمومی، حقوق گمرکی کالای خود را پرداخت کنند (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۶۷). در انتهای این معاهده مقرر شده بود که اگر اتباع ایران و عثمانی به خاک یکدیگر فرار کرده و بخواهند تابعیت خود را ترک کنند، دولت‌ها، این تابعیت جدید را نپذیرفته و آن‌ها را تسلیم دولت دیگر نمایند (مدنی، ۱۳۷۲: ۶۷). بنابراین از این زمان به بعد است که به تدریج در قراردادهایی که بین ایران و سایر کشورها منعقد شد، واژه اتباع جانشین واژه رعایا شد.

موضوع تابعیت و وضعیت اتباع دو کشور ایران و عثمانی در قلمرو یکدیگر، در دوره قاجار و به‌ویژه با انعقاد دو عهدنامه ارزروم (Treaty of Erzurum)، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. در قرارداد ارزروم اول به اهالی دو کشور اعم از زوار، تجار، فراریان و سایر اتباع دو کشور توجه شد و دو دولت توافق کردند با «تبعه و اهالی

دولتین علیتین [که] به ممالک جانبین آمدو شد می نمایند، به مقتضای جهت جامعه اسلامیة معامله دوستانه شده، از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند» (گزیده اسناد، ۱۳۶۹: ۲۹۶/۱).

در این مورد، عهدنامه دوم ارزروم به مراتب مهم تر از عهدنامه اولی بود. در این عهدنامه ضمن اینکه مقرر شد دو دولت اسباب آسایش اتباع یکدیگر را فراهم آورند، موافقت نمودند که در شهرهای مختلف کنسول داشته باشند (همان: ۴۸۱). پیش از این، در قرارداد کردان و قرارداد اول ارزروم مقرر شده بود که دو طرف به منظور جلوگیری از اختلاف یا حل فوری آن، سفیر یا نماینده‌ای تام‌الاختیار به دربار یکدیگر اعزام نمایند، اما این بار با توجه به کثرت رفت و آمد اتباع ایران و عثمانی به قلمرو یکدیگر، اختلافاتی که بین اتباع وجود داشت و مشکلاتی که از قبل مسئله تابعیت ایجاد می‌شد، برقراری روابط کنسولی پیش‌بینی شد و برای اولین بار در تاریخ دیپلماسی ایران، این دولت علاوه بر سفیر مقیم در دربار یک کشور، نمایندگان رسمی نیز در شهرهای مختلف منصوب نمود تا علاوه بر حل و فصل اختلافات بین اتباع ایران و عثمانی در محل و جلوگیری از تشدید آن، به حمایت و پشتیبانی از اتباع ایرانی بپردازد (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۸۶).

به دلیل اهمیت موضوع، در عهدنامه‌هایی که بعد از این تاریخ میان دو دولت منعقد شد، تابعیت و مسائل مربوط به آن بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در عهدنامه مودت (Friendship Treaty) که به تاریخ ۷ ذی‌حجه ۱۲۹۰ ه.ق / ۲۶ ژانویه ۱۸۷۴ م در استانبول میان دو دولت امضا و دو سال بعد یعنی در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۲ ه.ق / ۱۹ دسامبر ۱۸۷۵ م تکمیل گردید، به وضعیت اتباع دو کشور، رسیدگی به دعاوی و منازعات آن‌ها، وظیفه کارپردازی‌ها در رابطه با اتباع، قوانین مربوط به تردد اتباع و تذکره آن‌ها، مقررات مربوط به ترک تابعیت، مستثنا بودن ایرانیان از خدمت عسکری و امتیازات و مساعداتی که اتباع دو کشور از آن بهره‌مند می‌شدند از جمله برخورداری اتباع دو کشور از شرایط و امتیازات دول کامله‌الوداد، اشاره شد (طباطبایی مجد، ۱۳۷۳: ۳۹۵-۳۹۸).

در شوال ۱۳۱۷ ه.ق / ۱۹۰۰ م فرمانی تحت عنوان «قانون‌نامه تابعیت دولت علیه ایران» به امضاء مظفرالدین شاه رسید که مشتمل بر ۱۵ ماده و از جمله قوانین تابعیتی بود که در آن اصل خون^۱ و اصل خاک^۲ مورد توجه قرار گرفته بود (مدنی، ۱۳۷۲: ۶۸).

به‌رغم امضای عهدنامه‌های متعدد میان دو کشور و وضع مقررات مربوط به تابعیت، موضوعاتی نظیر تغییر تابعیت، ازدواج زنان و مردان طرفین با یکدیگر و موضوع تابعیت فرزندان آن‌ها، اجبار اتباع به ترک تابعیت خود، اجبار ایرانیان به انجام خدمت عسکری (سربازی) و به‌طورکلی سوء رفتار نسبت به اتباع دو کشور، از مواردی بود که دو دولت بر سر آن به مذاکره و مباحثه می‌پرداختند و همواره بخشی از شکایاتی که به کنسولگری‌ها می‌رسید در همین ارتباط بود که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۲ تغییر تابعیت

بررسی‌ها نشان می‌دهد در دوره موردبحث، اتباع دو طرف، به دلایل مختلف تابعیت خود را تغییر می‌دادند. گاهی به سبب اجحافات‌هایی که دولت در حق آن‌ها می‌نمود و در مقابل امتیازاتی که کشور همسایه برای آن‌ها در نظر می‌گرفت، تابعیت خود را تغییر می‌دادند. مأمورین و کارپردازان کشور همسایه نیز آن‌ها را به این کار تشویق می‌کردند. در توضیح مورد اخیر می‌توان به تحریک و تشویق عشایر مرزی اشاره کرد. به‌طور مثال محمد صدیق بیگ که «از رؤسای عشیرت حیدرانلو و قائم‌مقام دوالای سواری حمیدی [رئیس طایفه حمیدی] و صاحب پانصد و ششصد خانوار» (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۴/ ۲۸۲) بود، در ۲۴ رجب ۱۳۲۱ ه.ق با شصت نفر از افراد ایل و رؤسای عشیرت خود و به تشویق و اغوا میرزا آقاخان نامی که کارپرداز ایران در بایزید بود، به خاک ایران وارد شدند. او پس از ورود به ایران به ملاقات اقبال‌السلطنه، حاکم ماکو، رفت تا در صورتی که حاکم در دهات ماکو برای بیلاق و قشلاق او و طایفه‌اش، مکان و مرتعی معین کند، با توابع خود به ایران مهاجرت نمایند (همان: ۲۸۰) و به تابعیت این کشور درآیند.

با درخواست وی موافقت و محمد صدیق بیگ با هشتاد الی نود خانوار به خاک ایران وارد شد و وعده داد که به‌غیر از پانصد، ششصد خانوار از طایفه خود، پانصد خانوار از طایفه دیگر حیدرانلو به خاک ایران مهاجرت نمایند (همان: ۲۸۳-۲۸۲). ورود این عشایر مهاجر، از نظر اقتصادی به نفع ایران بود چراکه با اسکان آنان در نواحی مرزی و اتحاد این ایلات، تجاوز عشایر ایرانی به مرزها کاهش پیدا می‌کرد و به تدریج نواحی سرحدی آباد می‌شد (افشار، ۱۳۸۰: ۳۲۰-۳۲۱). از سوی دیگر هنگامی که این ایلات به تابعیت ایران درمی‌آمدند مانند سایر ایلات و عشایر ایرانی مجبور به پرداخت

مالیات و فرستادن سرباز می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۹). به همین خاطر بود که ارفع‌الدوله (سفیر ایران در استانبول) هنگامی که میرزا آقاخان (کارپرداز بایزید) را برای رسیدگی شکایات اتباع ایران به وان اعزام نمود، به وی دستور داد که هنگام بازگشت از مرزها با بعضی رؤسای عشایر خاک عثمانی ملاقات کرده و آن‌ها را تشویق و ترغیب به مهاجرت از عثمانی نماید و «به حسن توجهات و نگاهداری اولیای دولت علیّه امیدوار و مستظهر سازد» (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۴/ ۲۸۶). کارپرداز نیز هم هنگام بازگشت، با محمد صدیق بیگ نام مذکور ملاقات و در این خصوص مذاکره نمود که شرح آن گذشت.

از سوی دیگر دولت عثمانی نیز عشایر و ایلات ایرانی را ترغیب به مهاجرت از ایران و ورود به خاک خود می‌نمود. در محرم ۱۳۲۲ه.ق / آوریل ۱۹۰۴م دولت عثمانی، بایزیدآقا نامی را که از سوی ایران به خاطر ارتکاب جرمی تحت تعقیب بود، با فرستادن سپاهی حمایت کرد و او را به مهاجرت از ایران تشویق نمود. سرانجام دولت عثمانی موفق شد وی را با پانصد خانوار به خاک خود وارد کند و در آنجا به او «منصب و ریاست داده نگاه داشته‌اند حتی بایزید آقا مهر پاشایی درست کرد» (همان: ۲۹۶).

به‌هرحال ترغیب این ایلات از سوی یکی از دولت‌ها از یک‌سو و مشخص نبودن تابعیت و موطن اصلی این ایلات از سوی دیگر، اختلافات بین ایران و عثمانی را تجدید می‌کرد.

به‌غیر از ایلات و عشایر، دو دولت سعی می‌نمودند تا سایر شهروندان را ترغیب به مهاجرت و تغییر تابعیت نمایند. در این خصوص باید به نامه‌ای اشاره کرد که کنسولگری ایران در موصل و کرکوک در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۲ه.ق / ۸ می ۱۹۱۴م به وزارت خارجه نوشته که در این گزارش به‌خوبی به دلایل تغییر تابعیت دو طرف اشاره شده است. راوی نامه که ظاهراً کارپرداز ایران در موصل و کرکوک است، مدعی می‌شود که در این مناطق طوری رفتار نموده که صداقت و وطن‌دوستی او به‌عموم ثابت شده و حتی در میان اتباع عثمانی نیز نفوذ زیادی پیدا کرده است، به‌طوری‌که بسیاری از آن‌ها مایل شده بودند که یا املاک خود در خاک عثمانی را فروخته و به ایران مهاجرت نمایند و تبعه ایران شوند، و یا اینکه تبعه ایران شده و با گرفتن تذکره اقامت، کماکان در موصل باقی بمانند. وی عنوان می‌کند که اگر درخواست آن‌ها از

سوی دولت ایران قبول شود، در مدت اندکی بیش از ده هزار نفر از اشراف این ولایت که همه مشهور و صاحب املاک بودند، تبعه دولت ایران شوند. به گفته او، شیخ عبیدالله نامی از طرف دوازده شیخ و هزار خانه به کارپردازی ایران مراجعه کرده و ضمن تقاضای تذکره ایران، اجازه حرکت به خاک ایران را درخواست نمود (همان، ۱۳۷۵: ۷/۵۶۶). او به تغییر تابعیت ایرانیان اشاره می‌کند و ضمن سرزنش آن‌ها، مقصر اصلی در این امر را حکومت محلی و مأمورین عثمانی می‌داند. از این جهت که وقتی یکی از ایرانیان به دلیل شکایت یا تنبیه به کارپردازی احضار می‌شد، فوراً به حکومت محلی برای تغییر تابعیت درخواست می‌داد و مأمورین نیز بلافاصله درخواست او را پذیرفته و همه نوع تشویق و همراهی با او می‌نمودند. در این میان هرچه دولت ایران اعتراض می‌کرد که از پذیرش «این‌گونه اشخاص مفسد» (همان: ۵۶۷) خودداری کنند، عثمانیان خلاف آن عمل می‌کردند. بنابراین یکی از دلایل تغییر تابعیت ایرانیان، فرار از مجازات و تنبیه به خاطر نقض قانون یا خطایی بود که انجام می‌دادند. مثلاً اگر از اتباع ایرانی کسی به ایرانی دیگر مقروض بود و از طرف کنسولگری تحت محاکمه و مطالبه قرار می‌گرفت، برای طرفه از ادای قرض خود، تابعیت عثمانی را می‌پذیرفت و باینکه کنسولگری رسماً اعلام کرده بود تا زمانی که یک شخص تحت محاکمه است و از او رفع شکایت نشده، تغییر تابعیت او مورد پذیرش نیست، مأمورین عثمانی به او تذکره داده و تابعیت جدیدش را قبول می‌کردند (همان، ۱۳۷۰، ۳/۲۶۱). بنابراین تسهیلاتی که دولت عثمانی برای اتباع ایرانی ایجاد می‌کرد و پذیرش درخواست آن‌ها بدون هیچ قید و شرطی، باعث می‌شد که ایرانیان برای فرار از مجازات و بازخواست مأمورین دولشان به تابعیت عثمانی درآیند.

در نامه مزبور اشاره می‌شود تعداد ایرانیانی که حاضر می‌شدند تبعه عثمانی شوند فقط چند نفر بودند و آن‌هم بی‌سروپاهایی که به فساد مشهور و اغلب باعث شکایت ریش‌سفیدان ایرانی می‌شدند. برعکس عثمانی‌ها چند هزار خانه و اشراف و اعیان درجه اول بودند که آرزوی گرفتن تذکره و تابعیت ایران را داشتند (همان، ۱۳۷۵: ۷/۵۶۷).

البته گفته می‌شود در خصوص ایرانیان نمی‌تواند درست باشد، چراکه مطابق اسناد موجود، بسیاری از طبقات مختلف ایرانی، تابعیت خود را تغییر می‌دادند. یکی از این اسناد، نامه شخصی به نام حاجی میرزا موسی سیاح اصفهانی به وزارت خارجه است. در این نامه از ظلم و اجحافات مأمورین ایرانی که از طرف دولت به خارج می‌رفتند و

جان و مال رعیت بیچاره را مباح دانسته و می‌برند، شکایت و گفته‌شده که همین تعدیات مأمورین بود که باعث شد بسیاری از اتباع سرشناس ایرانی با چندین میلیون دارایی، تابعیت ایرانی را ترک کرده و تابعیت عثمانی، روس یا انگلیس را بپذیرند(همان، ۱۳۷۰: ۵/ ۴۵۱-۴۵۰).

بنابراین سوء رفتار دولت و مأمورین و تعدی و اجحافات آن‌ها در حق اتباع خود، از دلایل تغییر تابعیت بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که از طرف ایران، مأمورینی بی‌بضاعت برای انجام مأموریت به عثمانی فرستاده می‌شدند. این مأمورین پس از ورود به این مناطق که دارای مقرری دولتی نبود، برای رفع مشکلات خود، گذراندن روزها و تهیه پس‌اندازی برای آینده، به جان اتباع ایرانی افتاده و به بهانه‌های مختلف از هر یک چیزی گرفته و انواع تعدیات را نسبت به آن‌ها روا می‌داشتند. در نتیجه ظلم همین مأمورین محتاج بی‌بضاعت بود که تبعه ایران به تغییر تابعیت مجبور می‌شدند(همان: ۲۷۹).

دولت عثمانی یک دولت مسلمان سنی مذهب بود که گاه تعصب دولتمردان آن، عرصه را برای اقلیت‌های مذهبی تنگ می‌کرد. بنابراین به دلیل اختلافات مذهبی و مشکلاتی که برای اقلیت‌ها از جانب حکومت ایجاد می‌شد، اتباع تصمیم به تغییر تابعیت می‌گرفتند. به‌طور مثال ارامنه عثمانی به دلیل سخت‌گیری حکومت عثمانی و مشکلاتی که در خاک این کشور پیدا کردند، به روسیه مهاجرت نموده و به مدت شش سال با اجازه دولت روسیه بدون تذکره در آنجا اقامت کردند. تا اینکه در سال ۱۳۱۹ه.ق/۱۹۰۲م دولت روسیه به آن‌ها دستوراتی داد که طبق آن مهاجرین موظف شدند که اگر قصد اقامت در روسیه را دارند باید تابعیت روسی را بپذیرند و اگر چنین تابعیتی را نمی‌خواستند باید خاک روسیه را ترک می‌کردند. از این‌رو چندین خانوار از آن‌ها تصمیم گرفتند به تابعیت دولت ایران درآیند. خلیفه کل ارامنه مقیم اوچ‌کلیسا توسط خلیفه ارامنه قرض از دولت ایران درخواست کرد که تابعیت ایرانی این ارمینان را قبول کرده و در حوزه حکومت سلماس به آن‌ها محل سکونت اعطا نماید(همان: ۵۰۶). مظفرالدین شاه نیز طی حکمی در ذی‌قعدة ۱۳۱۹ه.ق/ فوریه ۱۹۰۲م به آن‌ها اجازه داد تا در خوی و سلماس ساکن شده «رعیتی کرده، مالیات بدهند» (همان: ۵۱۱).

علت امتناع ارامنه از پذیرش تابعیت روسیه دو دلیل بود: یکی اینکه دولت روسیه مایل نبود در قفقاز به‌اندازه اهالی آنجا به ارامنه اراضی دولتی واگذار نماید بلکه درصدد

بود در داخل روسیه و نزدیک سیبری به آن‌ها زمین بدهد. در صورتی که ارامنه از گرفتن زمین دولتی صرف نظر می نمودند تا بیست سال به آن‌ها اجازه داده می شد که در قفقاز در هر کجا که بخواهند سکونت نمایند و مقصود دولت روسیه این بود که اهالی قفقاز را به خاک روسیه کوچ داده و در عوض ارامنه را در قفقازیه و نقاط سرحدی ساکن کند تا در آینده از هجوم بیگانه، شورش مرزی و اوضاع داخلی کشور آسوده باشد. دومین دلیل این بود که در صورت قبولی تابعیت روس، ارامنه مزبور مجبور بودند مطابق قانون نظام روسیه از سال آینده سرباز بدهند و ارمنی‌ها از این مسئله می گریختند، لذا مایل بودند به تابعیت ایران در آیند (همان: ۵۰۷).

مورد دیگر، مربوط به مسیحیانی است که در سال ۱۳۲۶ ه. ق/ ۱۹۰۸ م درخواست تابعیت ایران را نموده و پس از گرفتن تذکره و تابعیت این کشور، از عثمانی به آنجا مهاجرت کردند (استادوخ، ۱۳۲۶ ه. ق: ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۴).

گاهی این تغییر تابعیت از روی اجبار صورت می گرفت. دولت عثمانی برای «زیاد نمودن اتباع و دخل و قوای مملکت» (کمام: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴) و کاهش نفوذ دولت و تجار ایرانی با متوسل شدن به زور و اجبار، ایرانیان را وادار به پذیرش تابعیت عثمانی می کرد یا بدون اطلاع آن‌ها، اسامی آن‌ها را جزء اتباع خود قید می کرد. این اقدام دولت عثمانی، یکی از مهم ترین عوامل نارضایتی و نگرانی ایرانیان مقیم این کشور بود و بخش زیادی از شکایت‌ها، مربوط به همین مسئله بود. در سال ۱۳۱۹ ه. ق / ۱۹۰۲ م مأمورین عسکریه عثمانی صد و چهل نفر از اتباع ایران را در دفتر نفوس عثمانی و تابع دولت خود نوشتند. «بعضی از آن‌ها را به معاینه برده و تذاکر دولتی ایشان را گرفته ضبط نموده و بعضی دیگر تذاکر خود را به مأمور قورعه نداده هریک را به یک اسناد باطل قید دفتر نفوس عثمانیه نوشته و او را تابع دولت خود می داند. تعدی از همه بدتر بعضی از اتباع معروفین تبعه دولت علیه ایران را حکم غیابی بدون معاینه بعضی خودشان ایرانی اولادشان را عثمانیه و بعضی دیگر را خود با اولادش را تبعه خود قید دفتر نفوس کرده و دایره خودشان تصدیق بلاصدق و تحقیق بلاحق درباره ایشان نموده...» (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ۵/ ۵۱۶-۵۱۵).

در موردی دیگر، در ذی قعدة ۱۳۳۲ ه. ق/ اکتبر ۱۹۱۴ م حکومت محلی خانقین با متوسل شدن به شکنجه و حبس سعی نمود اتباع ایرانی مقیم خانقین را مجبور به ترک تابعیت ایرانی و پذیرش تابعیت عثمانی نماید (همان، ۱۳۷۵: ۷/ ۲۳۵).

هدف دیگری که عثمانیان از مجبور کردن ایرانیان به پذیرش تابعیت عثمانی داشتند، کاهش نفوذ دولت و تجار ایرانی در خاک عثمانی بود (همان، ۱۳۷۵: ۱۷/ ۱۷۷). در وادار ساختن ایرانیان به تغییر تابعیت، برخی اوقات، مأمورین ایرانی همدست ترکان می شدند. در نامه شکایت آمیز جمعی از اتباع ایران مقیم عراق عرب به علاءالسلطنه، نخست وزیر وقت، این مسئله دیده می شود. اتباع ایران در این نامه از رفتار و تعدیات مأمورین عثمانی که به همراهی و مساعدت مکرمالسلطان کارپرداز ایران مقیم بغداد، با آنها بدتر از یهودیان و زرتشتیان رفتار کرده و به آنها آزار می رساندند، شکایت کرده اند. طبق این سند، مأمورین عثمانی آنها را به اجبار جلب نموده و نامشان را جزء تبعه عثمانی قید کردند و وقتی این افراد پاسپورت اصلی خود، یعنی پاسپورت ایرانی، ارائه دادند، عوامل عثمانی آن را گرفته و ضمن دشنام و ناسزا گفتن آن را پاره کردند. بعد از این وقتی برای شکایت به کارپردازی خود در بغداد مراجعه کردند، مأمورین ایرانی توجهی به خواست آنها نکرده و با مشارکت و همراهی عثمانیان، به طرق مختلف در حق آنها ظلم روا داشتند. هر اندازه که خواهش و درخواست آنها به کارپردازی بیشتر شد، ظلم و تعدی آنها نیز افزایش یافت. از این رو تلگرافات زیادی به سفارتخانه ایران در استانبول ارسال کردند و از آنجا کمک خواستند، اما باز هم جوابی نیامد تا اینکه برای حل این مسئله از علاءالسلطنه کمک خواستند (همان: ۵۴۷-۵۴۶). نخست وزیر نیز در نامه ای به وزارت خارجه دستور پیگیری موضوع را داد (همان: ۵۴۹).

دولت عثمانی برای اینکه بتواند تعداد بیشتری از ایرانیان را به تابعیت عثمانی درآورد، قوانینی وضع می کرد. مثلاً در سال ۱۲۸۵ ه. ق/ ۱۸۶۸ م دولت عثمانی قانون نامه ای در مورد تبدیل تابعیت وضع نمود که مقرر می داشت هر کس یکی از والدینش تبعه عثمانی بود، خود او نیز تبعه عثمانی محسوب می شد و هر کس مدت پنج سال به طور پیوسته در خاک عثمانی توقف می نمود می توانست تابعیت عثمانی بگیرد و درخواست او بلافاصله مورد پذیرش قرار می گرفت. (همان، ۱۳۷۰: ۳/ ۲۴۶).

در این دوره، همین سیاست دنبال شد. در سال ۱۳۲۵ ه. ق/ ۱۹۰۷ م حکمی از باب عالی و «سرعسکری ولایات» صادر گردید مبنی بر اینکه هر کس مدعی تابعیت ایرانی بود باید تذکره اش به تصدیق وزارت خارجه عثمانی می رسید، در غیر این صورت او را تبعه ایران ندانسته و جزء اتباع عثمانی به حساب می آوردند. این حکم و اصراری که

مأمورین در اجرای آن داشتند عرصه را برای اتباع ایرانی تنگ کرد و به دنبال آن سیل شکایات اتباع ایرانی از این وضعیت بود که حبس و زندانی شدن آن‌ها را به همراه داشت (استادوخ، ۱۳۲۵ه.ق: ک ۵، پ ۱۰، س ۱۴). (سند شماره ۱)

قانون دیگر، «قانون تبعیت مادر عرب» بود که بر اساس آن، مأمورین، اتباع ایرانی را که مادران آن‌ها عرب بود به اجبار به تابعیت دولت عثمانی درآورده و اسامی آن‌ها را در دفاتر نفوس خود قید می‌کردند. اتفاقی که برای حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی^۳ افتاد و مأمورین پس از مطلع شدن از نسب او و اینکه مادرش عرب است، او را تبعه عثمانی نمودند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ۷/ ۵۵۷).

قانون منع ازدواج اتباع ایران و عثمانی و قانون به عسکری بردن اتباع ایرانی و اولادشان، از دیگر قوانینی بود که در این راستا طراحی شد. این دو قانون به دلیل اهمیت، در بخشی جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مواردی، گروهی با تغییر تابعیت خود، از قید قوانین کشور خود بیرون آمده و فرصت می‌یافتند تا در منطقه‌ای که در آن ساکن بودند مطابق میل خود رفتار نمایند و در واقع دست آن‌ها به ظلم و اجحافات در حق دیگران باز می‌شد. مثلاً جمع کثیری از اهالی کردستان، تذکره عثمانی گرفته و به تابعیت عثمانی درآمدند و تحت حمایت شهرداری عثمانی قدرت زیادی در کردستان به دست آوردند، به طوری که به صورت علنی سلاح در دست گرفته و انواع جنایات را انجام می‌دادند، حتی گاهی بر حکومت محلی هم سلطه می‌یافتند (همان، ۱۳۷۰: ۵/ ۴۸۶).

گرفتن تابعیت عثمانی همیشه از روی اجبار یا فرار از قوانین دولتی نبود. گاهی شغل، شرایط اقتصادی یا علاقه قلبی و اختیار (موجانی، ۱۳۸۹ الف: ۶۹) باعث می‌شد که اتباع، تابعیت کشور همسایه را قبول نمایند.

عثمانی یکی از مهم‌ترین شریک‌های تجاری ایران بود و عثمانی پس از روسیه و انگلستان مقام سوم را در تجارت ایران داشت. از این رو بسیاری از تجار ایرانی در رفت‌وآمد به استانبول بودند و کالاهای تجاری خود را همراهی می‌کردند (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۶۲). اما بسیاری از تجار و اصناف ایرانی در عثمانی و به خصوص شهر استانبول ساکن بودند و در امور مختلف بازرگانی فعالیت می‌کردند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۵۸). صرافان عمده کربلا، ایرانی بودند و تجار در شهرهای عراق مثل نجف، بصره و کربلا ساکن بودند (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۹۷ و ۴۰۸). متقابلاً تعدادی از تجار و اصناف

عثمانی نیز در ایران زندگی می‌کردند که البته اطلاعات کافی از آن‌ها در دست نیست. تعدادی از تجار ایرانی و عثمانی ضمن سکونت در کشور همسایه تابعیت آنجا را می‌پذیرفتند تا بهتر بتوانند به فعالیت اقتصادی بپردازند.

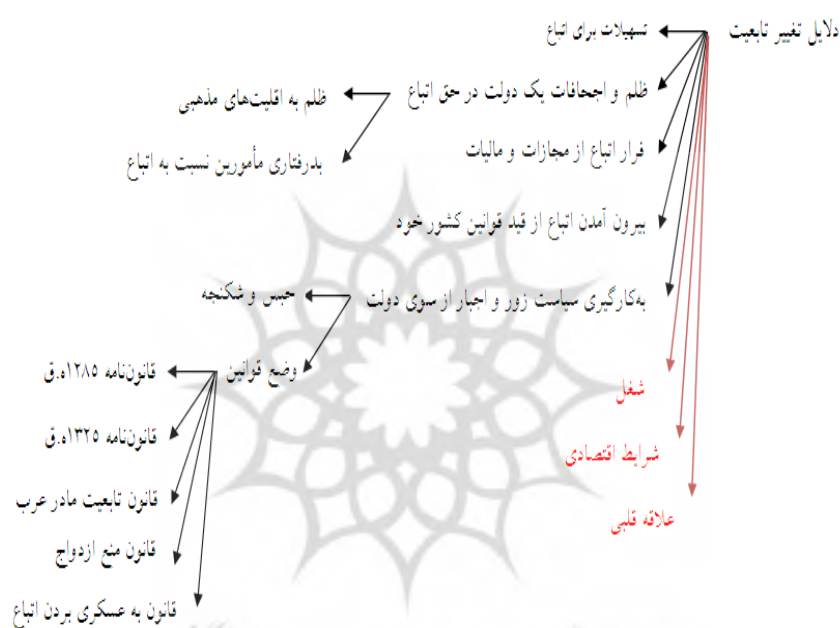
از سوی دیگر شرایط بد اقتصادی و نبود کار در ایران باعث می‌شد که روز بروز تعداد ایرانیان بیشتری به عثمانی مهاجرت کنند. عین‌السلطنه در سال ۱۳۴۲ه.ق/۱۹۲۳ م ضمن اشاره به مهاجرینی که در خاک عراق مقیم بودند، عنوان کرده که به دلیل فراوانی کار در این منطقه، هر روز تعداد بیشتری از ایرانیان به عراق وارد می‌شدند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ج ۸/ ۶۶۰۵). بیشتر این مهاجرین تابعیت عثمانی می‌پذیرفتند تا بتوانند از شرایط خوب اقتصادی آنجا بهره ببرند.

عراق به‌عنوان بخشی از امپراتوری عثمانی، محل قبور ائمه و زیارتگاه انبوه شیعیانی بود که مخصوصاً در ماه محرم و صفر، خود را به آنجا می‌رساندند. قافله‌های حج نیز از ماه شوال یا ذی‌قعدة سفر خود را آغاز می‌کردند و از مسیرهای مختلف زمینی و دریایی راهی سفر حج می‌شدند. حجاج ایرانی سعی می‌کردند که در مسیر رفت یا بازگشت به زیارت عتبات عالیات و سایر اماکن مقدس خاک عراق بروند. بنابراین هر سال گروه انبوهی از زوار و حجاج ایرانی وارد خاک عثمانی می‌شدند و مدت زیادی را در برخی شهرهای آن توقف می‌کردند (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۸۶) و پس از مدتی بازمی‌گشتند. اما تعدادی از آن‌ها به دلیل علاقه و ارادتی که به اهل بیت (ع) داشتند برای همیشه در آنجا مقیم می‌شدند و در برخی موارد تابعیت عثمانی را می‌پذیرفتند. افزون بر این، وجود حوزه‌های درسی در خاک عراق که از اواخر قرن نوزدهم اهمیت زیادی یافته بود، طلاب علوم دینی و علمای بسیاری را به این ناحیه جذب می‌کرد که معمولاً در شهرهای زیارتی عراق به‌خصوص نجف ساکن بودند. در سال ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ه.ق کربلا، ده مجتهد بزرگ داشت که همه آن‌ها ایرانی بودند (همان، ۱۳۶۲: ۳۹۸).

اگر فردی موفق به زیارت نمی‌شد، وصیت می‌کرد تا جسدش در این اماکن دفن شود. علاوه بر این تعداد دیگری از ایرانیان به‌ویژه علما به خاطر ارادتی که به امامان شیعه و این اماکن مقدس داشتند مایل بودند تا پس از مرگ در عتبات دفن شوند. درواقع منتهای آرزوی یک ایرانی این بود که پیکرش در جوار مقابر بزرگان شیعه به‌ویژه حضرت امیرالمؤمنین در نجف یا حائر حسینی در کربلا به خاک سپرده شود. به سبب همین تعلق خاطر به روایت یک خاورشناس فرانسوی «آن‌ها پس از مرگ هم

برای آخرین بار به کربلا مسافرت می‌کردند» (موجانی، ۱۳۸۹: ب: پیشگفتار ت). لذا بازماندگان موظف می‌شدند اجساد را به عراق ببرند. همراهان پس از دفن جسد به ایران بازمی‌گشتند اما تعدادی از آن‌ها به‌مانند دیگر زوار در آنجا مقیم شده و تابعیت عثمانی می‌گرفتند.

دلایل تغییر تابعیت در مناسبات اتباع ایران و عثمانی بیان شد. بر این اساس این دلایل را می‌توان به‌صورت زیر نمایش داد:



۱.۱.۲ ازدواج اتباع ایران و عثمانی

پیش‌تر اشاره شد یکی از راه‌کارهای دولت عثمانی در مجبور ساختن اتباع ایرانی به ترک تابعیت خود، تصویب قوانین مختلفی بود که یکی از آن‌ها، قانون منع ازدواج اتباع طرفین بود. برخی از اتباع ایرانی که به خاک عثمانی مهاجرت می‌کردند و در آنجا ساکن می‌شدند، با زنان عثمانی ازدواج می‌نمودند. اگرچه گروهی از این افراد بعد از ازدواج به دلیل بروز اختلافات زن‌ها را طلاق می‌دادند، اما عده‌ای دیگر یا به دلیل راضی بودن از اوضاع یا به علت علاقه‌ای که به فرزندان خود داشتند، همسران خود را حفظ کرده و برخی از آن‌ها به‌تدریج عثمانی مآب می‌شدند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۴:

۹۵). دولت عثمانی برای اینکه از این ازدواج‌ها که تعدادشان اندک هم نبود به سود خود استفاده کند، در سال ۱۲۸۶ه.ق / ۱۸۶۹م قانون منع ازدواج را تصویب کرد که به موجب آن فرزندان مردان ایرانی که با زنان عثمانی ازدواج نموده بودند، تبعه آن کشور به شمار آمده و موظف به خدمت سربازی بودند. درحالی که طبق قانون دولت ایران «ولد تابع والد و ولد تبعه هر دولت باشد ولد نیز به تابعیت والد خود تبعه آندولت [آن دولت] خواهد بود» (استادوخ، ۱۳۲۱ه.ق: ک ۸، پ ۱۴، س ۱۰). بنابراین بر طبق این قانون، تمام فرزندان متولدشده از زنان عثمانی، چه پیش از این تاریخ و چه بعد از آن، تبعه عثمانی محسوب می شدند. این قانون فقط درخصوص اتباع ایرانی اجرا می شد و اگر از اتباع عثمانی کسی می خواست از ایران زن بگیرد، بدون مانع بود (همان: س ۵).

این قانون از همان ابتدا مورد مخالفت دولت ایران قرار گرفت و از زمان ابلاغ همواره مورد اختلاف و مذاکره میان سفارت ایران و باب عالی بود. سرانجام با تلاش‌هایی که ایران نمود، قانون تا حدی تعدیل شد و به موجب قراری که در سال ۱۳۰۵ه.ق / ۱۸۸۸م میان دو دولت نهاده شد و سفارت ایران اصول آن را به کنسولگری‌ها و کارپردازی‌های خود ابلاغ نمود، مقرر شد که ازدواج مردان ایرانی با زنان عثمانی همچنان ممنوع باشد اما توافق شد ازدواج‌هایی که پیش از صدور این فرمان صورت گرفته بود، از شمول این قانون خارج شده و فرزندان متولدشده از این ازدواج‌ها از سربازی و خدمت عسکری معاف و به تابعیت اصلی پدرشان شناخته شوند. بر اساس این دستور اگر کسی قانون را نادیده می گرفت و با زنان عثمانی ازدواج می نمود، بدون قبول هیچ عذر و بهانه‌ای به ایران تبعیدشده و جاری کننده نکاح نیز نفی بلد می شد. اگر این شخص بعد از مدتی به ممالک عثمانی بازمی گشت، به جزای عمل خلافی که انجام داده بود، فرزندانش به «سلک عسکری عثمانی» وارد می شدند (همان: س ۱). (سند شماره ۲)

این توافق به گفته احتشام السلطنه، سفیر ایران در استانبول که از موافقت‌نامه مزبور چندان رضایت نداشت، «منافی حقوق بین‌الدول و الملل بود» [...] و داخل کردن خاطیان به سلک عسکری درواقع مثل حبس و زجر برای آنان بود» (دهقانی، ۱۳۹۱: ۲۴). حاج شیخ محسن خان معین‌الملک، سفیر ایران در استانبول، نیز به این قانون چندین بار اعتراض نمود که عثمانیان هر بار با گفتن این که مملکت خودمان است و این گونه صلاح می بینیم که ملت عثمانی از ازدواج با ایرانیان پرهیز کنند، به وی پاسخ می دادند. اعتراض

اصلی معین‌الملک نه به ممنوعیت ازدواج، بلکه به تابعیت عثمانی در آمدن اطفالی بود که از این ازدواج‌ها متولد می‌شدند (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۹۶).

البته عثمانیان این قانون را در مورد همه اتباع ایرانی به کار نمی‌بردند. آن‌ها اهالی ایالت آذربایجان ایران را از قانون منع ازدواج مستثنی داشتند و حتی برای اینکه آن‌ها با زنان عثمانی ازدواج نمایند، تسهیلاتی نیز قائل می‌شدند (همان: ۹۷). با توجه به این اوضاع و به دلیل حفظ منافع داخلی بود که خان‌ملک ساسانی از دولت ایران و مجلس شورای ملی خواست قانونی تصویب شود که ایرانیان را از ازدواج با عثمانیان منع نماید و برای تخلف کنندگان از این قانون مجازاتی از قبیل «نفسی و ضبط اموال و بطلان حقوق توارث و غیره» در نظر گرفته شود (همان) تا شاید از قطع علاقه ایرانیان به کشور خود و تحلیل آن‌ها در جامعه عثمانی ممانعت به عمل آید.

حکومت عثمانی تا مدتی مطابق این مقوله نامه عمل کرد و متعرض اولاد ایرانی که از زنان عثمانی متولد شده بودند، نشد. تا اینکه فرمانی جدید از باب عالی صادر شد با این مضمون که «اولاد ایرانی‌ها که از زن عثمانی متولد شده اگرچه تزویج پدر و مادر آن‌ها شصت سال قبل شده باشد تبعه عثمانی است» (استادوخ، ۱۳۲۱ه.ق: ک: ۸، پ: ۱۴، س: ۲). این ادعای عثمانی‌ها که قرارداد ۱۳۰۵ه.ق / ۱۸۸۸م را کاملاً نقض می‌کرد مشکلات زیادی برای اتباع به وجود آورد. از آن بدتر حکم جدیدی بود که از دربار عثمانی ابلاغ شد که بر اساس آن اعلام نمودند تمام ایرانی‌ها که از مادری عرب متولد شده‌اند، تبعه عثمانی به شمار می‌روند. مقرر شد آن‌ها را در محل حکومت جمع نمایند و اسامی آن‌ها را در دفاتر عثمانی ثبت کرده و تذکره عثمانی به آن‌ها بدهند (همان). بعد از صدور این فرمان‌ها، مأمورین عثمانی در کاظمین و بغداد دست به کار اجرای فرمان شده و متعرض اتباع ایرانی گشتند، که به دنبال آن جمعی کثیر از اتباع، در کارپردازی ایران ازدحام نمودند. کارپرداز ایران که شاهد این ماجرا بود، پیش‌بینی کرد که با توجه به اینکه در عراق عرب حداقل چهار پنج هزار نفر پیدا می‌شود که از شصت الی هفتاد سال قبل پدران آن‌ها زن عثمانی اختیار نمودند، اگر دولت عثمانی بخواهد با زور و جبر این قانون را اجرا نماید مشکلات و مفسدات زیادی به وجود خواهد آمد. بنابراین با اطمینان دادن به اینکه نخواهد گذاشت چنین امری اجرا شود، از سفارت کبرای استانبول خواست که در این رابطه با باب عالی وارد مذاکره شود (همان).

ایران که مخالف این قانون بود و آن را منافی شرع اسلام می‌دانست، در ملاقات‌هایی که با مقامات برجسته و عالی‌رتبه عثمانی ترتیب می‌داد، در تلاش برای لغو آن بود. در یکی از این ملاقات‌ها که با صدراعظم، وزیر امور خارجه و شیخ‌الاسلام عثمانی ترتیب داده شد، نماینده ایران از اینکه پادشاهان دو کشور مسلمان که علاقه‌مند به گسترش روابط و اتحاد هستند، قانون منع ازدواج اتباع ایرانی با زنان عثمانی را تصویب کرده‌اند، ابراز تأسف کرد. در این ملاقات اگرچه هر سه نفر اظهارات نماینده ایران را در مورد غیر صحیح بودن منع ازدواج تصدیق کردند اما کاری برای فسخ قانون انجام ندادند و حتی شیخ‌الاسلام مدعی شد که منع ازدواج قانونی جدید نیست و از زمان شاه اسماعیل صفوی برقرار بوده و فسخ آن مشکلات را بیشتر خواهد کرد (همان: س ۱۱).

اگرچه دولت ایران به دنبال فسخ قانون بود اما وزارت خارجه نظری متفاوت داشت. این وزارتخانه در نامه‌ای به ارفع الدوله فسخ این قرارداد را به مصلحت دولت ایران ندانست و توضیح داد که در صورت فسخ این قانون، اتباع ایرانی در ازدواج با زنان عثمانی مجاز و بسیاری از آن‌ها به تدریج در خاک عثمانی مقیم می‌شوند و تمام ثروت و علایق خود را به این کشور منتقل می‌کنند. وزارت امور خارجه از دولت خواست تا تدبیری اندیشد که اولاد متولدشده از مردان ایرانی و زنان عثمانی تبعه ایران محسوب گردند (همان: س ۷).

۲.۱.۲ فراخواندن اتباع ایرانی به خدمت نظام وظیفه

در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی از آنجاکه تعداد سربازان عثمانی در بین‌النهرین به اندازه کافی نبود، قانونی تصویب شد که به موجب آن مقرر گردید فرزندان ایرانیان بی‌شماری که در عثمانی زندگی می‌کردند و به واسطه پدرشان تبعه ایران و از سربازی معاف بودند، از این به بعد تبعه عثمانی محسوب شده و ملزم به خدمت در سپاه عثمانی شوند (همان، ۱۳۰۰ش: ک ۵۳، پ ۳، س ۳).

این قانون که در سال ۱۳۰۴ه.ق / ۱۸۸۷م به تصویب رسید، مغایر قانونی بود که در تاریخ ۲۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۲/۱۹ دسامبر ۱۸۷۵م میان میرزا محسن خان معین‌الملک، سفیر کبیر ایران و محمد راشد، نماینده عثمانی در استانبول منعقدشده بود. بنا بر ماده ششم این قرارداد، مقرر شده بود «تبعه ایران که در ممالک عثمانی اقامت دارند به صفت تبعه خارجه هستند مثل سایر تبعه خارجه از خدمات و تکالیفی که مخصوص و منحصر به

تبعه عثمانی است مانند خدمات و بدلات عسگریه مستثنی خواهند بود» (طباطبایی مجلد، ۱۳۷۳: ۳۹۷).

این قانون که مغایر اصول و قوانین بین‌المللی بود، از همان آغاز مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت. ایران با تلاش‌های فراوان توانست در سال ۱۳۰۵ه.ق/ ۱۸۸۸م اولاد ایرانی که قبل از انتشار نظام‌نامه ۱۳۰۴ه.ق/ ۱۸۸۷م از مادران عثمانی متولد شده‌اند را از خدمت نظامی معاف کند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ۳/ ۲۸۶).

در سال ۱۳۲۵ه.ق/ ۱۹۰۷م در نجف سرشماری عمومی برای سربازگیری آغاز شد که به اعتصاب کسبه ایرانی و تعطیلی بازار نجف منجر شد. سپس بازاریان به خانه‌های مراجعی مانند آخوند خراسانی و آقا میرزا حسین رجوع کردند. نماز جماعت مساجد نجف نیز ترک شد و ضرب الأجل یک‌هفته‌ای برای لغو سرشماری تعیین گردید (موجانی، ۱۳۸۹ب: ۳۸۰-۳۷۹). تا اینکه در سال ۱۳۲۷ه.ق/ ۱۹۰۸م که ایران درگیر گرفتاری‌های داخلی و انقلاب مشروطه بود، بار دیگر عثمانیان، قانون را اجرا کرده و تمام اولاد ایرانیان را که از زنان عثمانی و در خاک این کشور مشغول کسب‌وکار بودند، بدون استثنا تبعه خودشان محسوب نموده و بالاجبار وارد قشون دولتی کرده و هزاران تن از آنان را در جبهه‌های بالکان به کشتن دادند (دهقانی، ۱۳۹۱: ۲۵ و گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ۵/ ۴۹۷). این تعدیات دولت عثمانی بیش از پیش ملیون ایرانی را پریشان کرد و مجلس شورای ملی که با تمام قوا با مستبدان و شاه در کشمکش بود را ناراحت و مضطرب ساخت (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۳۲). اما عملاً موفق به انجام اقدامی جهت ممانعت از این کار نشد.

در سال ۱۳۳۲ه.ق/ ۱۹۱۳م سربازگیری فراگیر دولت عثمانی از ساکنین عتبات عالیات آغاز شد. عثمانیان با بی‌توجهی نسبت به قوانین تابعیت اتباع خارجه، شروع به سربازگیری از میان ایرانیان و حتی از میان طلاب مدارس علوم دینی نمودند (موجانی، ۱۳۸۹ب: ۴۲۵).

در سال ۱۳۳۴ه.ق/ ۱۹۱۶م روس‌ها قصر شیرین را تصرف و حکومت موقت مهاجرین تحت رهبری نظام‌السلطنه را به بغداد عقب نشانند. در این شهر، نظام‌السلطنه طی ملاقاتی با انورپاشا وزیر جنگ عثمانی به وی گفت تا همه ایرانیان خاک عثمانی را مسلح و به بغداد بفرستد. انورپاشا هم به بهانه «اتحاد اسلام» دستور داد که همه ایرانیان استانبول را گرفته و به میدان گردآوری سپاه فرستادند. «جمععی که در دکان نشسته

بودند فرصت ندادند که دکان را به بندند همین‌طور اسباب و مال‌التجاره در دکان ریخته آن‌ها را کشیدند و به پاسگاه بردند و همه را پیاده روانه مال تپه کردند» (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۱۳). از این افراد هرکس توانایی مالی داشت با پرداخت پول از این مهلکه گریخت اما بقیه را به جبهه سوریه فرستاده و به کشتن دادند. بعد از آنکه انگلیسی‌ها موفق به تصرف بغداد شدند، همان ایرانی‌هایی که با پرداخت پول از خدمت نظامی گریخته بودند را دوباره جمع کرده و به جبهه عراق بردند که یا در جنگ کشته شده یا از گرسنگی جان سپردند (همان).

مأمورین عثمانی برای اجرای فرمان‌های باب عالی مبنی بر یادداشت اسامی ایرانیان در دفاتر نفوس خودشان و به عسکری بردن آن‌ها و فرزندانشان، نهایت تلاش و سخت‌گیری را می‌نمودند. به‌طور مثال زن‌های ایرانیان را تفتیش و کنترل کرده، هرکدام ترکی نژاد بودند، شوهرشان را تبعید و اگر پسری جوان داشتند به خدمت سربازی می‌بردند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ۱۷۸ / ۷).

در موردی دیگر، مأمورین عثمانی به بهانه اینکه «در ایران تعیین نفوس نشده و هویت ایرانی اساس ندارد و نمی‌توان به تذکره ایرانیان سندیت واقعی را داد» (همان: ۱۷۹-۱۶۹) در آناتولی به اتباع ایران فشار زیادی می‌آوردند و تذکره‌های آن‌ها را گرفته و مجبور به خدمت نظامی می‌نمودند. به‌رغم تلاش نماینده ایران در مسافرت به عثمانی و حل مسئله، دولت ایران درخصوص ارسال نامه و اعتبار مخارج سفر مساعدتی به عمل نیاورد. حتی تلاش‌های سفارت ایران در استانبول هم بی‌نتیجه ماند و ترک‌ها خطاب به آن‌ها می‌گفتند که «شما را به‌طور نیم رسمی می‌شناسیم» (همان: ۱۷۹-۱۷۰). به دنبال اقدامات و تعدیات مأمورین عثمانی، شکایاتی متعددی بود که از جانب اتباع ایران به نهادهایی همچون سفارت‌خانه‌ها، وزارت امور خارجه و مجلس شورای ملی ارائه می‌شد.

در ۲ ذی‌حجه ۱۳۲۸ / ۵ دسامبر ۱۹۱۰م، اهالی قصرشیرین طی تلگرافی به مجلس شرحی درباره مستثنی بودن کلیه اتباع خارجی از تکالیف عسکریه به‌جز اتباع ایران ارائه دادند و ضمن اشاره به قرارداد ۱۲۹۲ه.ق که مطابق ماده ششم آن کلیه اتباع خارجی از جمله ایرانیان از تکالیف و خدمات نظامی معافند، خواهان رسیدگی مقامات ایرانی به موضوع و رفع این بلای عظیم از اتباع ایرانی شدند (کمام: ۱/۲۹/۱۶۰/۲/۵/۴). (سند شماره ۳)

در همین سال نامه‌ای از طرف محمدامین خویی (امام جمعه خوی) به تهران ارسال شد که از دولت عثمانی که ایرانیان مقیم عراق را برخلاف اتباع سایر دولت‌ها مجبور به خدمت نظامی می‌نمود، انتقاد کرده و متذکر شده بود از آنجاکه ایرانیان توانایی تحمل این تکالیف و تحمیلات شاقه را نداشته و عموم ایرانیان از طلاب و تجار و کسبه گرفته تا فقرای بی‌دست‌وپا در وحشت و اضطراب فرورفته بودند، لذا باید اقدامی سریع در این مورد صورت گیرد (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴).

در ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ ه. ق / ۲۴ دسامبر ۱۹۱۰ م شکایت ایرانیان مقیم عراق عرب به مجلس شورای ملی تقدیم شد که از تعدیات عثمانیان در «تحریر نفوس ایرانیان» و قصد آن‌ها در وارد کردن «ایرانیان ملاکین و متوطنین و متولدین» به خدمت عسکری سخن می‌راند. در این نامه اشاره شده بود از هنگامی که در جراید عثمانی منتشر شده بود که «به استخدام عسکریه درآمدن ایرانیان» مطابق ماده ۱۱۰ قانون اساسی عثمانی است، بر سوء رفتار و تعدیات مأمورین عثمانی افزوده شد و موجبات اضطراب و ترس بی‌اندازه ایرانیان را فراهم آورد، به طوری که از سه ماه قبل کلیه طبقات آیات الله، حجج الاسلام، علمای عظام، تجار، کسبه و غیره، به مراکز رسمی تهران و سفارت استامبول تلگراف زده و تظلم نموده بودند، اما به هیچ‌یک از آنان جواب داده نشد (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۶).

به‌غیر از موارد گفته‌شده، شکایات متعددی از اتباع ایرانی در خصوص مسئله عسکری در اسناد بازتاب یافته که برای نمونه به تعدادی از آن‌ها در ادامه اشاره شده است.

۱. نامه ایرانیان مقیم خانقین به وزارت خارجه در مورد تعدیات عثمانی‌ها که به اجبار آن‌ها را از سرخانه و زراعت برده، اسامی آن‌ها را در دفتر نفوس قید و داخل قرعه عسکر می‌نمایند و به همین خاطر جماعتی در کارپردازی متحصن، عیالشان سرگردان و محصولشان در بیابان رها شده است (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ۲۳۳/۷).

۲. تلگراف اصناف نجف اشرف به مجلس درباره اقدام مأموران عسکریه عثمانی جهت تحریر نفوس فاطمیه ایرانیان ذکورا و اناثاً صغیراً و کبیراً درباره تبعیت آن‌ها و اشاعه آن در جراید عثمانی، تقاضای کشف این بلیعه عظمی (کمام: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴).

۳. عرض حال ایرانیان مقیم مندلیج به مجلس شرحی درباره شکایت از تعدیات ظالمانه و فوق الطاقه حکومت عثمانی و نیز اظهار رضایت از ناصر الوزاره کارپرداز سابق آنجا و استعفای وی به دلیل کسری حقوق، تقاضا جهت بازگشت مجدد ایشان و یا انتخاب شخص دیگری بامعلومات عالی برای این مقام (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۱).

۴. شکایت جمعی از اهالی کوفه به مجلس شورای ملی درمورد اقدامات مأموران عثمانی برای تحمیل خدمت عسکری به اتباع ایرانی (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴).

۵. عریضه مفصل هفتادوهشت نفر ایرانی ساکن عتبات به مجلس و شکایت از تعدیات فوق‌العاده مأموران عثمانی و به عسکری بردن آن‌ها (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۳/۵۱).

۶. تلگراف ایرانیان مقیم خاتقین از قصرشیرین به مجلس شکایت بابت سخت‌گیری مأموران عثمانی جهت اجبار در تذکره تابعیت و بردن آن‌ها و فرزندانشان به عسگری و تقاضای مساعدت و اقدام فوری در این‌باره (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۲۰).

۷. سواد کاغذ وزارت خارجه به سفارت کبری در استانبول درمورد شکایات میرزا موسی خان کارپرداز بصره از بی‌اعتدالی مأمورین عثمانی به حقوق اتباع ایران از جمله اینکه می‌خواهند آنان را داخل سلک عسکری نمایند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ۵/۵۰۲).

۳.۱.۲ واکنش ایران به تغییر تابعیت اتباع خودش

ایران با اعتراض، فرستادن مأمورینی برای حل مسئله و یا پذیرش درخواست تابعیت اتباع عثمانی، نسبت به اقدامات دولت عثمانی در جهت به تابعیت درآوردن ایرانیان، واکنش نشان می‌داد.

اعتراضات دولت ایران، دولت عثمانی را مجبور به بررسی مسئله می‌کرد، اما پس از تحقیقاتی، که مدت‌زمان زیادی به طول می‌انجامید، آنچه از مأموران خودشان جواب می‌رسید قطعی دانسته و مطابق آن، به سفیر کبیر ایران جواب می‌داند و حتی کارپردازی‌های ایران را به بی‌سوادی، نداشتن مواجب دیوانی و دروغ‌گویی متهم می‌نمودند. عثمانیان باسیاست دفع‌الوقت و دروغ سعی داشتند حقوق ایرانیان را ابطال و به هرچه مقصودشان است، دست یابند (استادوخ، ۱۳۲۳ ه.ق: ک، ۶، پ، ۷، س ۲۴).

در مقابل، وزارت امور خارجه طی فرامینی از کارپردازان خود می‌خواست که وقتی اتباع عثمانی درخواست تابعیت می‌نمودند با درخواست آن‌ها موافقت شود. بنا بر نظر این وزارت خانه دولت عثمانی حق اعتراض نداشت چراکه مأمورین عثمانی نیز درخواست اتباع ایرانی را فوراً قبول کرده و آن‌ها را به تابعیت عثمانی درمی‌آوردند (همان، ۱۳۲۶ه.ق: ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۳. همان، ۱۳۲۶ه.ق: ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۴). حتی دولت ایران سعی می‌نمود به اتباع عثمانی ساکن عتبات عالیات تابعیت ایرانی اعطا کند. اقدامی که در سال ۱۳۱۸ه.ق / ۱۹۰۰م با ناکامی مواجه شد (موجانی، ۱۳۸۹ الف: ۵۷).

البته گاهی تلاش و پیگیری مأمورین ایرانی نتیجه می‌داد و موفق می‌شدند برای مدتی جلوی تعدیات عثمانیان را بگیرند، مانند حاجی میرزا تقی‌خان کارپرداز بصره که توانست اتباع ایرانی ناصریه را از قید خدمت نظامی رها سازد و تذکره دولت ایران را میان آنان توزیع نماید (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ۵ / ۵۳۷).

علاوه بر این، دولت ایران برای جلوگیری از تغییر تابعیت اتباع خود، سخت‌گیری می‌نمود و فرامین و دستورالعمل‌هایی به مأموران خود در عثمانی صادر می‌کرد: «اشخاصی که از تبعه ایران می‌خواهند تبعیت عثمانی را قبول نمایند باید اولاً علت تبدیل تابعیت را معلوم کرده و رفع آن علت را نمود و ثانیاً دولت عثمانی بدون سؤال از مأمور دولت ایران و تحقیق حالت همان شخص نمی‌تواند او را به تابعیت قبول کند باید محقق و معلوم شود که شخص مزبور در تحت محاکمه و مسئولیت نبوده موافق قانون‌نامه تابعیت مدت پنج سال علی‌التوالی در خاک عثمانی اقامت نموده و شروط نظامنامه را کاملاً مجری داشته است در این صورت شما بدون مراجعت بسفارت کبری نباید جوابی بسؤال حکومت بنویسید و آنوقت هم که کیفیت را بسفارت اظهار می‌نمایید باید بطور وضوح اسم و محل توطن و کسب و نوع همان شخص را بنویسید که کیست و کجایی است و چه قدر مدت است که در خاک عثمانی توقف داشته و مشغول چه کسب‌وکار است و اگر برخلاف شروط مزبوره دولت عثمانی کسی را به تبعیت قبول کرده تذکره داد بوجهی قبول نکرده فوراً، بسفارت اطلاع بدهید» (همان، ۱۳۷۰: ۳ / ۲۹۱).

کارپردازی‌ها و کنسولگری‌های ایران با دقتی زیاد به‌درستی ادعای کسانی که خود را تبعه ایران یا عثمانی معرفی می‌نمودند، رسیدگی می‌کردند. از نظر آن‌ها صرف داشتن

تذکره اقامت یا پاسپورت برای اثبات تابعیت کافی نبود، از این رو مأمورین مربوطه تلاش خود را برای شناسایی و مشخص نمودن تابعیت افراد به کار می بردند. بنا به گزارش کارپرداز ایران در بغداد، کسانی که ادعای ایرانیّت می نمودند سه گروه بودند: گروه اول کسانی که در اصل تبعه عثمانی بودند ولی قبل از وضع شدن قانون، تابعیت ایران را اختیار کردند. گروه دوم شامل افرادی می شد که اصالتاً ایرانی بودند ولی از قدیم‌الایام در خاک عثمانی اقامت داشتند و گروه سوم کسانی که اصلاً ایرانی بودند و برای تجارت یا زیارت به خاک عثمانی رفت و آمد می کردند (همان، ۱۳۷۵: ۷/ ۵۱۸-۵۱۹). از آنجا که گروه سوم به طور دائم در خاک عثمانی اقامت نداشتند و هیچ گونه ارتباط و علاقه‌ای با آن پیدا نمی کردند، کارپرداز تنها رسیدگی به تابعیت دو گروه اول را جایز می شمرد و از مسئولین امر می خواست که در مورد این دو گروه دقت و بررسی لازم را به عمل آورند تا اگر این افراد بعد از انتشار قانون تابعیت تبعه دولت ایران شدند و یا اگر از مادری عثمانی زاده شده‌اند، تابعیت ایرانی آن‌ها باطل اعلام گردد (همان: ۵۱۹).

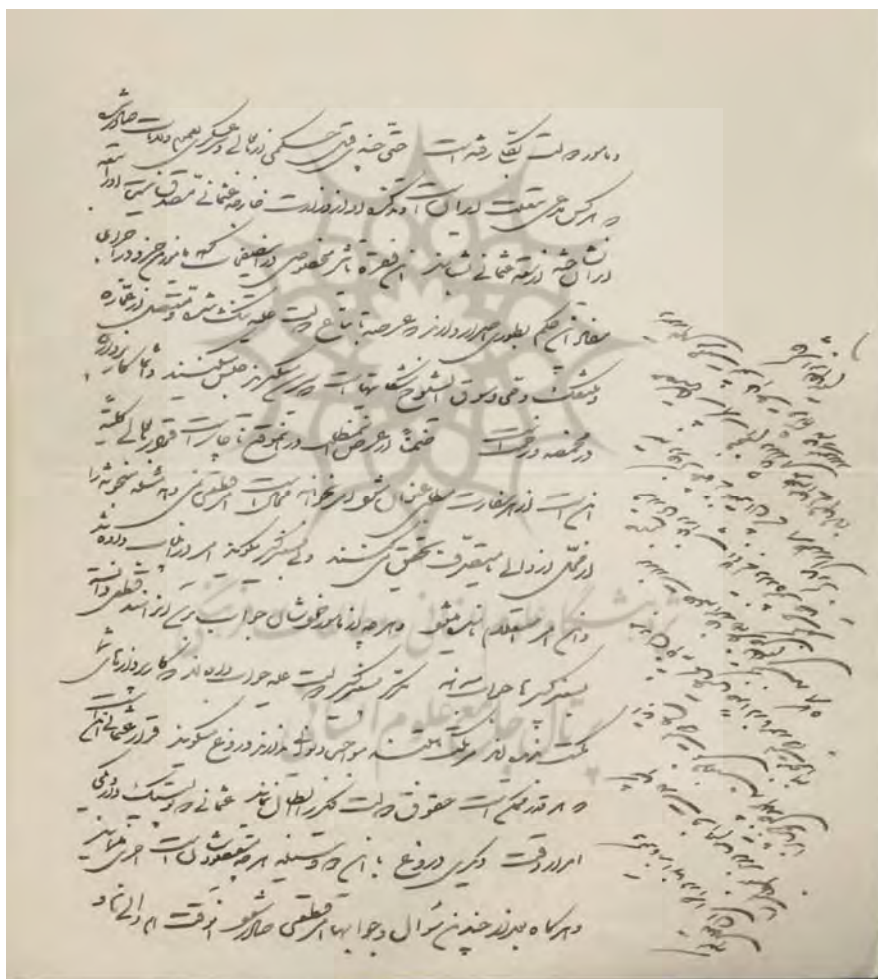
۳. نتیجه

بر اساس مطالب گفته شده، ظلم و تعدی یک دولت در حق اتباع خود، تسهیلاتی که یکی از طرفین برای اتباع مقابل ایجاد می کرد، سوء رفتار اتباع نسبت به یکی از هم‌وطنانش و به دنبال آن فرار از تعقیب و مجازاتی که برای وی در نظر گرفته می شد، بیرون آمدن تبعه از قید قوانین کشور خود برای دست زدن به اعمال خلاف قانون، به کارگیری سیاست زور و اجبار، شغل، شرایط اقتصادی و علاقه قلبی از دلایلی بود که اتباع طرفین تابعیت خود را تغییر می دادند یا مجبور به تغییر آن می شدند. در این میان دولت عثمانی برای افزایش جمعیت و نیروی جنگی خود، کسب درآمد و کاهش نفوذ ایران در منطقه، با استفاده از تهدید و زور یا وضع قوانین جدید مانند قانون تبعیت مادر عرب یا قانون به عسکری بردن اتباع، بالاجبار ایرانیان را به تابعیت خود درمی آورد و در این راه انواع اجحافات را نسبت به آن‌ها روا می داشت.

اعتراضات دولت ایران به این مسئله، معمولاً بعد از پروسه‌ای طولانی، بدون جواب باقی ماند. ایران در تلاش بود تا از تغییر تابعیت اتباعش جلوگیری کند، اما از یک طرف ایجاد تسهیلات توسط دولت عثمانی در این راه که درخواست تابعیت اتباع را بدون توجه به قوانین و بدون هیچ قید و شرطی می پذیرفت و از طرف دیگر قدرت عثمانی

در تحمیل قوانین خود به دولت ایران و توانایی دستیابی به هر آنچه مدنظرش بود، تلاش‌های ایران را ناکام می‌گذاشت. تلاش‌های دولت ایران در منع اتباع از تغییر تابعیت یا مقابله با اقدامات عثمانی در مسئله تابعیت، محدود به اعتراض و شکایت به مقامات عثمانی، فرستادن سفیر یا نماینده به باب عالی و یا تشویق و پذیرش درخواست تغییر تابعیت اتباع عثمانی بود. تلاشی که معمولاً بی‌نتیجه می‌ماند.

پیوست‌ها



سند شماره ۱

سند شماره ۲

از قصر به طهران

نمرد	عدد کلمات	تاریخ ارسال مطلب		اطلاعات
		روز	ساعت	
۱	۲۱۵		دقیقه	مورثه

از قصر به طهران

وزارت عدلیه امر فرموده است که در خصوص ارسال نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ... در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

در جواب نامه وزارت عدلیه که در آن به درخواست صدور گذرنامه برای آقایان ...

تاریخ	شهر	ساعت	دقیقه	نیل	سنة
۱۳۲۸					۱۳۲۸

سند شماره ۳

پی نوشت

اشیوه‌ای از اعطای تابعیت است که بر اساس آن ملیت هر شخص بر اساس ملیت یک یا هر دوی والدین او تعیین می‌شود (رک: مدنی، ۱۳۷۲: ۳۸).

۲ طریقی که تابعیت اشخاص از روی محل تولدشان معین شود که بر این اساس هر فردی که در قلمرو یا سرزمین یک کشور متولد می‌شود تابعیت آن کشور را هم دریافت می‌کند (رک: مدنی، ۱۳۷۲: ۴۰).

۳ حاج آقا نورالله اصفهانی، از علمای بانفوذ و سیاستمدار بزرگ اصفهان بود که نقش بسیار مهم و مؤثری در وقایع اصفهان و مشروطیت داشت.

منابع

آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۱). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

اوبن، اوژن، (۱۳۶۲). *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۹). *ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق*، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *ترمینولوژی حقوق*، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۵۴). *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: بابک.
دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، (۱۳۸۰)، گردآورنده: ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

دهقانی، رضا، (۱۳۹۱). «وضعیت حقوقی-اجتماعی جامعه ایرانیان مقیم عثمانی در سده‌های ۱۴-۱۱ق. با تأکید بر عراق»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۵۲ و ۵۳
طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳). *معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار.

عیسوی، چارلز، (۱۳۶۹). *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور، (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، جلد ۸، تهران: اساطیر.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۶۹). به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، جلد ۱، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۷۰). به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، جلد ۳، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۷۰). به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، جلد ۵، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۷۵). به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، جلد ۷، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، (۱۳۷۰)، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، (ج ۴).
مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۲). حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
ملکزاده، مهدی (۱۳۷۱). تاریخ مشروطیت ایران، جلد اول و پنجم، تهران: علمی.
موجانی، سید علی (۱۳۸۹). بازسازی تاریخ فراموش شده، تهران: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
موجانی، سید علی (۱۳۸۹). عتبات عالیات عرش درجات، تهران: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
نصیری، محمد (۱۳۷۲). حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: انتشارات آگاه.

اسناد منتشر نشده:

اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، ۱۳۲۱ ه.ق، ک ۸، پ ۱۴، س ۱۰؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۵؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۱؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۲؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۷؛
اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، ۱۳۲۳ ه.ق، ک ۶، پ ۷، ص ۲۴؛ ک ۲۱، پ ۱۰، ص ۵۴؛ ک ۲۱، پ ۱۰، ص ۵۳.
اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، ۱۳۰۰ ش، ک ۵۳، پ ۳، س ۳.
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، شناسه اسناد: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴؛
۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۵ ؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۶ ؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۱ ؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۳/۵۱؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۲۰